

۲۰۱۰/۱/۳

حکیم نعیم

## اصرار در اجبار در قالب گفتن فکری معمول استعمار (نگاهی به نوشته "سرور کبریت")

شخصی زیر نام "سرور کبریت"، به دفاع از آقای سپینتا و در نقد نوشته ی من، "روشنفکر نمایان بیمار گونه و گفتن استعماری تمهیدانه" نکات زیادی را پیهم پیهم و در وب سایت کابل پرس و آسمایی به نشر رسانده است. هر چند مطلب من در نقد گفتن معمول فکری استعمار و تاثیرات آن بالای افکار روشنفکران نگاشته شده بود و از آقای سپینتا تنها بمتابه نمونه ی بارز این دیسکورس قبول شده ی قدرت یادآور شده بودم، ولی جناب "کبریت" خواسته است با تمرکز نادرست و درک غلط از نوشته ی نگارنده، به دفاع از آقای سپینتا پردازد. خوشبختانه دفاعیه ی آقای "کبریت" مثال خوبی است از گفتن ابزار استعماری که خیلی ها هم در قالب روش فکری یک روشنفکر وابسته به دیسکورس قدرت، نگاشته شده است. باید اعتراف کنم که نمی شود نمونه خوبی را از نوشته ی جناب "کبریت" برای شرح گفتن هرژمونیک اهرام قدرت پیدا کرد؛ بناً جا دارد که از آقای "کبریت" برای میسر ساختن این چنین فرصت خوب، تشکر کنم.

اکثر نوشته های که آگاهانه و یا نا آگاهانه، در دفاع از ساختار قدرت امروزی و یا مهره های ریزو درشت شان نگاشته میشود، به شکلی از اشکال، با اشاره به اکادمی، علم و دانش شروع میشود و با یک نتیجه گیری افتضاح آمیز ختم میشود. زیرا با در نظر داشت روابط ساخته شده قدرت و دانش، و درک قدرت از دانش بمتابه ابزار حفظ کننده ساختار قدرت استعماری، به نظر سازنده گان گفتن قدرت، اکادمی و دانشگاه محل برای تولید قطعات یدکی سیستم است؛ و بناً به نظر شان هر چیزی که اکادمیک باشد، باید به نفع قدرت و حمایت از ساختار قدرت باشد. برنارد لوئیس، یکی از شرق شناسان بیمار پنتاگونی و ایجاد کننده نظریه "تقابل مدنیت ها"، که بعد ها آن را به دوست خود، ساموئل هانتینگتون به عاریت داد، نقد های را که بر ضد ادوارد سعید نوشته میکرد، همیشه با عملکرد شاهان عثمانی، نقد تاریخ تکامل شرق و نقطه نظرات سنگگ شده "اکادمیک" شروع میکرد و در اخیر نتیجه میگرفت که تمام مردم شرق غیر عقلانی هستند، بناً نباید آنچه را که شرقیان میگویند، جدی گرفت. دقیقاً به همین منوال، جناب "کبریت" هم نوشته ی شانرا با آه و حسرت از نبود "روش های نتیجه بخش علمی" در مقالات روشنفکران افغانی شروع کرده و بعداً "فلسوفانه" نتیجه گرفته که من، آن هم صرف به خاطر اشاره به ونزوئلا و بولیوی، چاوزیست و احدی نژادیست هستم.

طبعاً، من نمی گویم و نمی خواهم ادعا کنم که نهاد های فکری استعماری مثل موسسه راند و یا امریکن انترپریس انستیتوت (۱)، که وظیفه شان در پهلوی ساختن استراتژی برای گسترش هرژمونی یک اقلیت امتیاز طلب غربی، حفظ گفتن فکری استعماری برای مشروعیت بخشیدن به سلطه گرایی نیز است، به آقای "کبریت" پول داده اند و یا مستقیم دستور داده اند که مقالاتش را در قالب یک روش تعین شده استعماری نوشته کند. نه، این خیلی ها عامیانه گرایی است که روند حاکم در فرارورد فکر و اندیشه را که در حقیقت نا آگاهانه (توجه شود که این نا آگاهی به معنی نادانی و یا کمبود دانش سیاسی و یا علمی نیست. این نا آگاهی عبارت از عدم اطلاع و در بسیاری موارد، رد موجودیت گفتن استعماری به شکل کل آن میباشد. زیرا ادعا میشود که گریز از

چارچوب کلیشه شده ی "غرب گرایی" یعنی وابسته گی و اطاعت از آنچه که مرجع قدرت میگوید و انجام میدهد، غیر ممکن است. هر عمل، اندیشه، روش و راهکار استخراج شده و صادر شده توسط اهرام قدرت جهانی، هر چند شما میتوانید اختلاف نظر نسبی و میتودی با آن داشته باشید، در نهایت به نفع کشور های استعمار شده قبول میشود؛ و ادعا میشود که الترناتیف بهتر و برتر از آن وجود ندارد) و در بعضی موارد به امید سهیم شدن در ساختار قدرت استعماری، صورت می گیرد، به وظیفه استخباراتی تنزیل بدهیم و نتیجه بگیریم که "روشنفکران افغان با دستور مستقیم این قدرت ها یک سلسله موضوعات را مطرح کرده و در مورد آن به تبلیغ و فکر می پردازند". نگارنده شخصاً ده ها دانشمند ترک، مصری، و دیگر کشور ها را می شناسم که در دانش علمی و مسلکی کمتر از سپینتا نیستند، و سخت هم از شرق گرایی و نشناختن شرقی صحبت می کنند، ولی حتی دفاع از نظرات شرق گرایانه شان را هم در چارچوب لفاظی های مروج قدرت انجام میدهند. دور نمی رویم، در بین همین "روشنفکران افغان" مان هستند کسانی که از استعمار، اشغال، و غرب گرایی های کلیشه ی شده به شدت انتقاد میکنند، ولی تمام دغدغه فکری شان را مبارزه در مقابل دین تشکیل میدهد. این که ساختار سنتی شده دین و استفاده ابزاری از دین چقدر مشکل ساز است، مسله جداگانه است. ولی گناه تمامی بدبختی های جامعه را به گردن دین و مذهب انداختن، تماماً یک خط فکری استعمار محور و غرب محور است. تاریخ ضدیت با اسلام با تاریخ تکامل آنچه که به آن مدنیت غرب گفته میشود، پیوند مستقیم دارد.

در روش ذهنی معمول منشاء گرفته از عملکرد سلطه گرایانه قدرت، بر چسپ زدن (Labeling) یک اصل پذیرفته شده است. زیرا برای حفظ برتری یک اقلیت امتیاز طلب، ایجاد مکانیزمی که بتواند کسانی را که ساختار موجود را خارج از چارچوب اجازه داده شده و سمبولیک آن نقد می کنند، تاپه بزند حتمی و ضروریست. بدین رو اگر شما میخواهید خارج از جعبه ساخته شده قدرت باشید، باید یک پسوند داشته باشید. یا راست یا چپ یا افراطی یا نهیلیست یا پوپولیست یا غرب ستیز (جالب است، بنابر اشاره ی که نگارنده در نوشته قبلی خود به "غرب ستیزی" داشتیم، در مقاله جناب "کبریت" "غرب ستیزی" به "امریکا ستیزی" تغییر کرده است)..... یک چیزی باید باشید.

قسمت های زیادی از نوشته آقای "کبریت" با تقلید از همین مکانیزم برای پیدا کردن پسوندی به من اختصاص یافته و به گمان این که من چپ هستم - آن هم از نوع کلاسیک و افراطی آن- در مورد چپ و زوال چپ نوشته شده است. حتی، بخاطر اشاره ی که به ونزوئلا و بولیوی بمثابه دوکشوری که در یک منطقه بسیار خطرناک توانسته اند با تکیه و اعتماد به مردم شان استقلال سیاسی و اقتصادی شانرا حفظ کنند، مرا چاوزیست خطاب کرده و به خاطر ارتباط نزدیک چاوز، رئیس جمهور ونزوئلا با احمدی نژاد، نگارنده یکی از طرفداران احمدی نژاد هم شده است(!) اگر ملاک درک مان از یکدیگر این باشد که کی به کی تریک گفت؛ و کی هم به کی سمپتی دارد؛ فکر نکنم که بحث مان به نتیجه مطلوب آن برسد؛ و میشود هرکس را با هر نام خطاب کرد. جناب "کبریت" نباید فراموش کند که احمدی نژاد، رئیس حکومت کودتایی اولین کسی بود که حامد کرزی، رئیس دولت قلب کاران را که سپینتا هم با بکس دیپلمات از عقبش روان است، تریک گفت. پس در این صورت با تکیه به منطق آقای "کبریت" میشود گفت، آنانی که از سپینتا دفاع می کنند قلب کار و کرزیست جمع احمدی نژاد نیستید! نه، آقای "کبریت"، این گونه بحث ها مارا به استثمار فکری قدرت آماده ترمیسازد. من باور دارم، بیان آنچه که فرد حقیقت می پندارد، ما را برای دستیابی به یک حقیقت مشترک کمک میکند. هر چند میشود تند نقد کرد ولی خوب است راه را به تولید دیالوگ های سازنده باز نگاه داریم.

این که چاوز کیست؟ چی رابطه با احمدی نژاد دارد؟ چه کرده و چه میکند؟ سوال های است که اگر نیاز باشد باید نقد، موشگافی و به چالش کشیده شود. نگارنده هیچ وجه مشترک با احمدی نژاد نمیتوانم داشته باشم. و بمثابه یک پژوهشگر در دیپارتمنت شرق میانه، مسایل ایران را هم به شکل علمی آن مطالعه کرده ام؛ و برخلاف باور سنگگ شده ذهنی آقای کبریت، کدام علاقه خاص هم به آقای چاوز ندارم. ولی میخواهم آنچه که در امریکای جنوبی میگذرد از نزدیک و خیلی ها دقیق مطالعه، موشگافی و تحقیق کنم. فکر میکنم، ذکر یکی از پژوهش هایم در اینجا در مورد ونزوئلا و چاوز که با گفتمان سلطه گرایانه قدرت ارتباط مستقیم دارد، خالی از فایده نیست.

سال پار با یک گروه از دانشجویان در پوهنتون برکلی، کالیفورنیا پژوهشی را در مورد نقش میدیای سرمایه در گسترش اسلام فوبیا (Islamophobia) در غرب انجام دادم. وظیفه من این بود که باید مطالعه کنم، چگونه میدیای سرمایه و قدرت، برای واحد ساختن و نشان دادن آنچه که دشمن مشترک غرب تلقی میشود، هوگو چاوز را با اسلام، ایران و شرق ارتباط میدهد. زیادتز از پنجصد مقاله، گزارش، خبر و راپورتاژ را که از نیویورک تایمز تا سکای نیوز و از بی بی سی تا واشنگتن پوست در رسانه های مختلف در مورد چاوز و ونزوئلا به نشر رسیده بود، شخصاً بررسی و مطالعه کردم. نتیجه جالبی که از تحقیق یاد شده بدست آمد، نشان میداد که زیادتز از نود فیصد مطالبی که در مورد چاوز نوشته شده بود، ولو که هیچ ربطی به ایران و احمدی نژاد هم نداشت، به شکلی از اشکال چاوز را به ایران، اسلام، اعراب، احمدی نژاد و فلسطین ارتباط داده بود. اکثریت مطلق روزنامه ها، مجلات و ژورنال ها که به غول های سرمایه مربوط هستند، از عکس چاوز که او را با احمدی نژاد یکجا نشان میداد، استفاده کرده بودند، ولو اگر خیر چاپ شده در باره میزان علاقه مردم ونزوئلا به موثر های سپورته هم میبود. این را به خاطری نوشتم که برای خیلی ها شگفت آور و غیرقابل باور می بود، اگر جناب "کبریت" یاد از چاوز میگردند و نام احمدی نژاد را نمی آوردند. برای اینکه زمینه برای اغفال گرایان و مغشوش سازان افکار عامه مساعد نشود، باید بگویم که نخیر، من نمی گویم که غول های رسانه ی قدرت برای جناب "کبریت" دستور داده اند که هر زمان از چاوز یاد می کند، باید اسم احمدی نژاد را هم ذکر کند. راهکار عملی استعمار برای نهادینه شدن، به خدمت گرفتن فرد نیست؛ بلکه برای دوام و حفظ ساختار خود، به خلق سیستم واحد که بتواند فرد را به خدمت بکشاند، نیاز دارد. برده داری قرن های ۱۷، ۱۸ و ۱۹ میلادی در امریکا و اروپا با آن شکل نهادینه و رسمی شده آن، مثال خوبی در این رابطه است.

آقای "کبریت" سوالی را در مورد نبود التر ناتیف مطرح کرده اند و اشغال یا طالبان را تنها التر ناتیف های موجود خوانده اند. اگر یک خواننده آگاه یک متن از نشرات یک ماه اخیر کانال "مبتدل" فاکس نیوز را بسازد، دیده میشود که تمامی دگر اندیشان که به شکل از اشکال نمی خواستند، باراک اوباما عساکر زیادتز به افغانستان بفرستند و یا راهکار دیگری را پیشنهاد می کردند، با همین منطق "یا طالب یا امریکا" مواجه شده، مجبور به خاموشی می شدند. توجه شود که درک مان از کشور خود مان چقدر به مفاهیم که بر ما تلقین شده است، وابسته است. اگر ما بنشینیم که امریکا و غرب برای ما التر ناتیف میسازد و با بکس های دیپلومات در عقب منفور ترین انسانها حرکت کنیم، التر ناتیفی به جز از بحران و ویرانی نخواهیم داشت. طبعاً سقوط طالبان یک قدم مثبت بود، ولی تداوم آنچه که بعد از سقوط طالبان امروز جریان دارد خطر نابودی افغانستان را در قبال خواهد داشت. قبول مجبوریت خود آفریننده ی مجبوریت است. در سیاست باخت به معنی قبول باخت است. آقای کبریت نوشته اند که "ما (نمیدانم که این "ما" کیه هستند؟ نگارنده.) بازی را انکار نمی کنیم، قاعده بازی را باید تغییر بدهیم." (۲) شما ها بازیگر بازی نیستید که

بتوانید قاعده بازی را تغییر بدهید. با دنباله روی بی قید و شرط از یک بازیگر نمیتوان وارد بازی شد. نگارنده باور کامل دارم که مردم فغانستان میتوانند الترناتیف خوبی را ارائه کنند و شرایط کشور شانرا از روشنفکران درباری خوبتر درک می کنند. مقایسه فغانستان با اروپا ی دوران جنگ جهانی دوم و بعد از آن به جز از عوام فریبی کاذب قدرتی چیز دیگری نیست. ساختار قدرت امروزی ریشه در زمان استعمار دارد. و تمام دغدغه امریکا و غرب حفظ این ساختار است. فغانستان در کجایی این ساختار قرار دارد، که قابل مقایسه با اروپا و یا جاپان (۳) باشد؟ چه نقشی را اهرام قدرت جهانی به فغانستان قایل هستند؟ فراموش نباید کرد که فغانستان برای امریکا و غرب یک وسیله است نه هدف. شاع شجاع و بیرک کارمل هم شاید بازی را انکار نمی کردند، فقط مشکل این بود که خود شان به سامان (افزار) بازی تبدیل شده بودند.

نمیدانم این نهایت سطح نگری است و یا شگرد نیولیبرالی که ارتباطات اقتصادی و سیاسی کشور ها را دلیل وابسته گی شان بدانیم. و مثال بزینم که چون امریکا قسمت اعظم قرضه خود را از چین می گیرد، وچین خواهان توضیحات در مورد طرح صحتی اوباما از امریکا شده است، بناً در دنیای "گلوبالیزه" شده امروزی وابسته گی و استقلال سیاسی مفهوم خاص خود را ندارد و امریکا وابسته به چین است. این شکل نگرش به روابط بین دولت ها، انکار تاریخ تکامل روابط خارجی است. خوب برای یک لحظه فرض کنیم که منطق آقای کبریت درست است. پس میشود، آقای "کبریت" و یا دوستان شان بگویند که چند وزیر در دولت امریکا را به آن شکل مضحک آن که در فغانستان جریان دارد، چین انتصاب کرده است؟ کدام یک از کارمندان عالی رتبه کشور های اروپائی به اشاره روسیه که زیادتیر از نصف مواد سوخت کشور های اروپائی را تامین میکند، گماشته شده اند؟ توجیه مداخله آشکار کشور های خارجی، که در فغانستان وجود دارد، زیر نام "جهانی شدن" و لفاظی های عوام فریبانه نه تنها که غیر قابل قبول است، بلکه خیلی ها هم مضحکانه است.

همانطوری که در نوشته قبلی خود نگاشته بودم، اصلاحات در اصل نه تنها ضروری است، بلکه به مانند آزادی و دیگر ارزشهای مدرن و پسندیده، نیاز حقیقی و منشاء گرفته از طبیعت انسانی در یک جامعه است. یعنی انسان همان طوری که به آزادی نیاز دارد، به اصلاح هم نیازمند است. فقط، بهم آمیختن احساس مقدس اصلاحات خواهی مردم فغانستان را که در تاریخ به خاطر آن قربانی دادند، با طبل کر کننده ی "اصلاحات" و "مجادله با فساد" که در این اواخر از طرف اهرام قدرت جهانی نواخته میشود، و هدف آن تنها نفوذ و حفظ مهره های خورد بزرگ شان در دستگاه قدرت در فغانستان است، خیانت به خون تمام اصلاح طلبان و آزادی خواهان تاریخ کشور مان میدانم. بهم ریختن مفاهیم و آنرا "تناقص و تضاد" نشان دادن، شگرد های میدیای "مبتذل" سرمایه است.

در مورد بحث واقعگرایی باید گفت که، تولید و خلق "واقعیت" بر بنیاد یک هدف پسا استعماری غیر قابل قبول است. بطور مثال آنچه که در پشت درهای بسته در مستطیل نیویورک، واشنگتن، تل آویو و لندن ساخته میشود و توسط سی ان ان و فاکس نیوز، نیویارک تایمز و دهها نهاد تاریک و مرموز دیگر تبلیغ میشود، چرا باید "واقعیت های" مردم ما باشد؟ و یا تا دیروز فغانستان یک کشور "آزاد شده" بود، "دموکراسی" و "حقوق بشر" در فغانستان نمونه مثال برای کشور های دیگر بود، ولی امروز یک شبه فغانستان یک کشور قبیله یی شد و حتی گفته میشود که امکان ندارد که ارزش های انسانی را در فغانستان پیاده کرد (!) کدام اینها "واقعیت های" جامعه ما بوده و میباشد؟ تعبیر "طالبان میانه رو" واقعیت کیست؟ مشکل روی پذیرفتن واقعگراییه شرایط نیست. بحث در مورد پذیرش و یا رد مکانیزم خلق و تحمیل "واقعیت" در حال و آینده است. قبول دارم که در فغانستان "ساختار های اجتماعی سنتی و مذهبی نقش مهم در عقب ماندگی، ارتجاع، ستم و

سرکوب انسان و خردمندی و روشنگری دارند." ولی استثمار، نحوه برخورد و استفاده ابزاری از این ساختار ها در قالب گفتمان های استعمار محور و تلقین شده سبب قدرت مند شدن این ساختار ها شده است.

شاید هم مهمترین جمله در نوشته آقای "کبریت" این باشد که نوشته اند، "ایالات متحده، نه به دنبال دموکراسی است و نه چنین ماموریتی با تاریخ سیاسی آن به عنوان یک قدرت امپریالیستی سازگاری دارد." (۴) بسیار خوب، شما ها این مطلب را چی وقت درک کردید؟ آیا قبل از به اصطلاح تغییر پالیسی امریکا از "آوردن دموکراسی" به ملیشه گرایی هم این مسله را می فهمیدید؟ تا دیروز افغانستان "مدل دموکراسی" در دنیا بود. قربانیان بم های نیرو های خارجی، "قربانیان دموکراسی" بودند؛ و قوت های امریکایی هم برای آوردن "آزادی و دموکراسی" آمده بودند. آرشیف روزنامه دوستان تان مملو از اینگونه رجز خوانی هاست. چطور شد که امروز فهمیدید که امریکا به دنبال دموکراسی نیست؟ من باور دارم که پاسخ صادقانه به این سوال ها راه را برای گفتمان های سازنده و مردمی آماده خواهد کرد. مهمتر اینکه آقای سپینتا هم زمانی که در وزارت خارجه امریکا با حرارت از کوندیلیزا رایس بخاطر آوردن "دموکراسی و آزادی" سپاس گزاری میکرد و میگفت که "افغانستان بدون امریکا آزاد و دموکرات نمی توانست باشد" (۵)، آیا میدانست که ایالات متحده، به دنبال دموکراسی نیست؟ رهبران که قدرت و مشروعیت شان را از مردم شان می گیرند، میدانند که نباید با اظهارات دروغین احساسات و افکار مردم شان را جریحه دار بسازند. مخصوصاً مردم کشوری که تجارب تلخ از رهبران گذشته دارند. رهبران منفوری که از تربیون بیست و چندمین کنگره حزب یک کشور خارجی اعلان می کردند که "اگر شوروی کبیر به افغانستان انقلابی کمک نمی کرد، افغانستان آزاد، مستقل و سر بلند امروز وجود نمی داشت." (۶)

همچنان قبل از تغییر سیاست امریکا و غرب از صدور به اصطلاح "دموکراسی" به صدور و گسترش جنگ، قبیله گرایی و ملیشه گرایی در افغانستان، اگر هر فردی، چه چپ و چه راست، انتقاد می کرد که امریکا به دنبال دموکراسی در افغانستان نیست با هزاران دشنام و اتهام مواجه میشد. نگارنده این سطور در دو نوشته، "سپینتا ایدیالیزم دولتی و دموکراسی بازار آزاد" و "دفاع از دموکراسی تخیلی و ایجاد "جنبش های مدنی، کارگری" با پول بانک جهانی و صندوق بین المللی پول!" که به تاریخ ۲۸ می ۲۰۰۸ تا ۳۰ می ۲۰۰۸ در سایت آسمایی و چندین وب سایت دیگر به نشر رسیده است (۷)، به درک متفاوت امریکا از دموکراسی، و متمایز بودن دموکراسی که امریکا برای خودش خواهان است و لیبرال دموکراسی وابسته امپریالیزم بازار آزاد، که هر چند گاه در صدد صدور آن به دیگر کشور هاست، اشاره کرده بودم. از طرف شخصی بنام خالد در دو نوشته جداگانه به طرفداری از آقای سپینتا، مرا فاشیست، شارلتان، کمونست، افراطی، غرب ستیز، چپ رادیکال خطاب کردند و به توهین دموکراسی متهم شدم (۸). تماماً از این شگرد خصمانه در مقابل آنانی که امروز از "اصلاحات ابزاری" نقد می کنند، استفاده میشود.

به نظر من بدترین نوع دفاع، دفاع اجباری است. و اگر این گونه دفاع از موضع قدرت صورت بگیرد، با پیروی از تیوری والتر لپیمن که می گفت توده ها در حقیقت میدانند که چی میخواهند و چی هم به نفع شان است، آنها باید بمثابه افشار غیر فعال، مطیع و تسلیم پذیر آنچه را که نماینده گان قدرت برایشان میگویند، قبول کنند و مطابق آن هم عمل کنند (۹)، به دروغ گویی و یا هم لفاظی های زور گویانه می انجامد. مثال خوب این گونه دفاع کردن را میتوان در مصاحبه آقای اشرف غنی احمدزی که بهتر از آقای سپینتا روابط تنگاتنگ با نهاد های قدرت جهانی دارد، با رادیو بی بی سی دریافت کرد. آقای اشرف غنی در پاسخ به اینکه چرا در انتخابات رای کمتر آورده است، استدلال

میکرد که بخاطر نداشتن پول کافی در مقایسه با آنهایی که از او زیادتر رای آورده اند، رای کمتر آورده است (۱۰). اگر قبول هم کنیم که آقای اشرف غنی کمتر از کرزی و داکتر عبدالله پول داشت، هیچ عقل سلیم باور نمی کند که اشرف غنی در انتخابات که گذشت کمتر از داکتر رمضان بشردوست، صادق ترین شخص در صحنه سیاست افغانستان ( میدانم، آقای "کبریت" و جمع "ما" شان داکتر بشر دوست را پوپولیسیت می گویند. فرق نمی کند، زمانی مارتین لوتر کینگ دوم را هم پوپولیسیت می گفتند. نگارنده یک سند را بدست آوردم که در آن اف بی ای از تمام اجنت های رسانه ی خود خواسته است که حرکت مارتین لوتر کینگ دوم را یک حرکت پوپولیسیتی خوانده بر ضد آن تبلیغ کنند. بخاطری که سو تفاهم نشود باید بنویسم که باز هم هدف از نشان دادن تداوم همان دیسکورس است، نه متهم ساختن فرد) پول مصرف کرده باشد. با ذکر این نکته که هر کس میتواند از هر کس که بخواهد دفاع کند، دفاع از سپنتا در نهایت به معنی اصرار در اجبار است. با تکیه به آنچه که نوشته شد، نگارنده این سطور هیچگاه انتظار ندارد و نگفته است که آقای سپنتا و یا هر به ظاهر روشنفکر دیگر به مانند نوام چامسکی سخن بگوید و به مانند هوگو چاوز و ایو مورالس عمل کند. فقط، همانطوری که قبلاً نوشته بودم، سپنتا میتواندست که وزارت خارجه را، سی فیصد هم اگر هم میبود، چه از نگاه ارائه خدمات ملکی، یا از نقطه نظر جلب حمایت مردم و یا هم از نگاه نفی ملاحظه کاری ها، مصلحت کاری ها و وابسته گی ها معمول قبیله گرایانه و جنگ سالارانه از دیگر وزارت خانه ها متمایز سازد. سپنتا میتواندست که دست کسانی مانند، سید طیب جواد، جاوید لودین، عمر صمد و.... را که به وابسته گی به نهاد های تاریک اهرام قدرت متهم هستند، و سالهاست که سفیر بودند و هستند، از کار در وزارت خارجه کوتاه سازد. سپنتا میتواندست از لفاظی های آرمان شهر گرایانه، آن هم از جنس دولتی اش، بپرهیزد و با کم گویی، روش جدید و متفاوت از دولت داری را نشان بدهد.

همچنان باید اضافه کنم که نگارنده هیچ کدام مشکل شخصی با آقای سپنتا ندارم و نمی توانم داشته باشم. حتی به نسلی که آقای سپنتا وابسته است، تعلق ندارم. بناً هر نوع عقده بازی های فرسوده معمول برای من بیگانه است.

در خاتمه باید نوشت که هر گز با مستعار نویسی مخالف نیستم. فقط جالب است، چرا آنانی که به دفاع از وزیر خارجه دولت اسلامی افغانستان می نویسند، تلاش دارند که هویت شان را پنهان کنند؟ این روش به این شباهت دارد که سخنگوی وزارت خارجه از پشت یک پرده ضخیم و تاریک با روزنامه نگاران و اهل مطبوعات سخن بگوید. به نظر من دو دلیل وجود دارد که هم باید به دفاع از "وزیر صاحب" بنویسند و هم نام دومی شانرا "فراموش" کنند و یا هویت شانرا به کلی پنهان کنند. اول اینکه به آنچه می نویسند، خود شان هم باور ندارند و میخواهند که هویت شان پنهان بماند؛ و دوم شاید هم پیچاره گان قند بگیر و قند بگیری هستند که مجبور هستند به دفاع از یک وزیر و کارکرد های دیگر سفیر بپردازند، که در این صورت تأسف حزین مرا هم با خود دارند.

یادداشت ها و رویکرد ها:

(۱) Rand Corporation and American Enterprise Institute.

(۲) سرور کبریت. "خیانت و خدمت روشنفکران" کابل پرس ۲۹ دسمبر ۲۰۰۹.

<http://www.kabulpress.org/my/spip.php?article4442>

(۳) جاپان قبل از جنگ اول جهانی بمثابه یک قدرت جهانی قبول شده بود. حتی بعد از شکست آلمان در جنگ جهانی اول، مستعمرات آلمان به جاپان واگذار شد.

- (۴) سرور کبریت. "خیانت و خدمت روشنفکران" کابل پرس ۲۹ دسمبر ۲۰۰۹.  
<http://www.kabulpress.org/my/spip.php?article4442>
- (۵) سخنرانی آقای سپنتا قبل از امضای معاهده استراتژیک با امریکا در وزارت خارجه امریکا.  
۱۳ می ۲۰۰۸.
- (۶) The Soviet Embassy's Statement regarding Afghanistan. Match 3, 1986.
- (۷) حکیم نعیم. "سپنتا ایدئالیزم دولتی و دموکراسی بازار آزاد" و "دفاع از دموکراسی تخیلی و ایجاد " جنبش های مدنی، کارگری" با پول بانک جهانی و صندوق بین المللی پول!" سایت آسمایی.  
۲۸ می ۲۰۰۸ و ۳۰ می ۲۰۰۸.  
<http://www.afghanasamai.com/afghanasamai8/afghanasamai15/Spanta-Hakim-Naim>  
<http://www.afghanasamai.com/afghanasamai8/chap/hakim-naim-khaled.htm>
- (۸) خالد. "دفاع از دموکراسی در برابر بنیاد گرایی و چپ کلاسیک ایدیولوژیک" و " شرق شناسی بیمار گونه و غرب ستیزی عامیانه" سایت آسمایی. ۲۹ می ۲۰۰۸ و ۱ جون ۲۰۰۸.  
<http://www.afghanasamai.com/afghanasamai8/chap/Khaled-2.htm>  
<http://www.afghanasamai.com/afghanasamai8/afghanasamai15/Khaled-Khusrao-Hakim-Naim.htm>
- (۹) Chomsky, Noam. Media Control. Seven stories press: New York, 2002.
- (۱۰) گفت و گوی فارسی بی بی سی با اشرف غنی. ۱ دسمبر ۲۰۰۹.